بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 7 آبان 1396.

به نظرم رسید که این بحث تفکیک بین فعلیت و فاعلیت را یک توضیح بیشتر بدهم سؤالاتی هم می کردید که پیدا بود نتوانسته بودیم این بحث را توضیح دهیم من عین عبارت شهید صدر را آوردم که می خوانم. بعد یک توضیحی در مورد این عبارت می دهم و در مورد اینکه ما چه عرض می کنیم هم مطلب را دوباره تکرار می کنم. شهید صدر به یک تناسبی در ضمن یک بحثی اشاره به این می کنند در این بحوث فی علم الاصول جلد 5 صفحه 335 نقل می کنند. ایشان می فرماید که

سقوط الفعلية بالامتثال‏ أساسا غير معقول، إذ لو أريد به سقوط الجعل فهو لا يكون إلّا بالنسخ، و ان أريد سقوط فعلية المجعول بارتفاع موضوعه فهو فرع ان يكون عدم الامتثال قيدا فيه و من الواضح ان أخذ قيد في الموضوع ليس جزافا بل باعتبار دخله في الملاك و المحبوبية و من المعلوم ان عدم الامتثال ليس دخيلا فيه لأن صدور المحبوب و ما فيه الملاك لا يخرجه عن كونه محبوبا كما يظهر بمراجعة الوجدان و مراجعة المطلوب التكويني،

خب من یکی دو تا توضیح بدهم این عبارت را برای اینکه روشن شود ببینید ما یک مرحله جعل داریم یک مرحله مجعول داریم. وقتی شارع مثلا حج را واجب می کند یک عملیات جعل وجود دارد یک عملیه جعل انجام می دهد که یک امری است حدوثی در یک زمان حادث می شود. در نتیجه این عملیّات جعل دو تا امر اعتباری تحقق پیدا می کند. یک امر اعتباری مفاد قضیه شرطیه است. مثلا اذا استطعت وجب علیک الحج. این قضیه شرطیه که حالا چه شما مستطیع شده باشید چه نشده باشید، این جمله صادق است که اذا استطعت وجب علیک الحج.

سؤال: این مجعول است؟

پاسخ: این جعل است. جعل و مجعول هر دو غیر از عملیات جعل هستند. هر دو امر اعتباری هستند که معلول عملیات جعل هستند. اذا استطع وجب علیک الحج یک قضیه شرطیه است استمرار دارد. تا وقتی که این حکم نسخ نشده است، اذا استطع وجب علیک الحج باقی است. این جور نیست که یک امر حدوثی باشد زمانی که جاعل جعل کرده است با او تحقق پیدا کند آنی الحدوث نیست یک امر استمراری است. اذا استطعت وجب علیک الحج. خب این مرحله جعل. یک مرحله ای داریم مرحله فعلیّت مجعول مرحله مجعول یا مرحله فعلیت حکم. آن این است که وقتی مخاطب ما خارجا مستطیع شد. وقتی مستطیع شد این وجوب فعلی می شود. یا به تعبیر مرحوم نائینی وجوب به مرحله مجعول می رسد. خب اینکه رابطه بین این مرحله جعل و مرحله مجعول چیست و رابطه این دو تا با آن عملیات جعل چیست امثال اینها اینها خب یک بحث خیلی پیچیده ای است و جزء بحث های دشوار اصولی است و تحلیل حقیقت جعل از حقیقت مجعول و حقیقت عملیه جعل و ارتباط اینها با اینها خب خیلی سخت است. حالا من نمی خواهم وارد آن تفصیلات و توضیحات شوم. ولی علی أیّ تقدیر این مقدار اجمالا، مرحله جعل متوقف بر تحقق موضوع نیست. ولی مرحله مجعول متوقف بر تحقق موضوع است. آن موضوع وقتی محقق شد مرحله مجعول محقق می شود. موضوع اگر نباشد مرحله مجعول نیست. مرحوم صدر می فرمایند که اینکه شما می فرمایید که با امتثال فعلیّت حکم از بین می رود مرادتان چیست؟ فعلیّت جعل می خواهید بگویید از بین می رود؟ فعلیت جعل که فقط با نسخ از بین می رود. مراد از فعلیت، فعلیت مجعول است؟ فعلیت مجعول متوقف بر این است که آن چیزی که موضوع هست از بین برود و امتثال در موضوع تکلیف اخذ نشده است. چرا امتثال اخذ نشده است؟ ایشان می گوید که هر چیزی را که ما در موضوع می خواهیم اخذ کنیم فرع این است که در آن ملاک حکم اخذ شده باشد. ملاک حکم که باعث محبوبیت می شود در آن امتثال اخذ نشده است. خب نشانه این مطلب این است که وقتی ما یک فعلی را محقق می کنیم آیا تحقق فعل، فعل را از محبوبیت خارج می کند؟ نه! فعل قبل از تحققش محبوب بوده است و بعد از تحققش هم محبوب است. بنابراین این جور نیست که با تحقق فعل آن فعل از ملاک دار بودن از بین رود. بعد اشاره می کند که این مطلب با مراجعه وجدان و مراجعه مطلوب تکوینی هم واضح می شود که آن مطلوب تکوینی انسان با تحقق خارجی اش از مطلوب بودن و محبوب بودن خارج نمی شود. خب اینجا من قبل از اینکه این عبارت را یک مقداری تحلیل کنم یک نکته ای را عرض کنم آن اینکه ایشان می فرماید که عدم امتثال قید در موضوع نیست. چون ولو انسان امتثال هم نکرده باشد یک شیء محبوب است. من یک نقضی ابتدائا مطرح می کنم بعد به حلّ آن می پردازم. اگر یک شیئی محبوب انسان باشد ولی مقدور نباشد آیا اینجا به او تکلیف تعلّق می گیرد؟ وجدانا تکلیف تعلّق نمی گیرد ولو محبوب انسان است. ولی محبوبیّت تمام الملاک نیست. چیزهای دیگری هم دخالت دارد. این چیزی که باید انسان بر آن قدرت هم داشته باشد. پس مجرّد اینکه

سؤال:

پاسخ: در موضوع بحث هم دخالت دارد. یعنی در واقع اینکه شارع می خواهد بگوید که اذا استطعت وجب علیک الحج یعنی

حالا این استطاعت که خودش قدرت است. مثلا اذا ظالت الشمس وجب علیک الصلوه، این معنایش این است که اذا ظالت الشمس و کنت قادرا علی الصلوه وجب علیک الصلوه. قدرت کأنه یک قید عقلی محفوف به کلام است. علتش چیست؟ علتش این است که صرف محبوبیت کفایت نمی کند که شخص قادر هم نباشد حالا من این را عرض کنم اگر بچه مولا افتاده باشد در دریا و دارد غرق می شود. اینکه من بچه را بخواهم از آب بگیرم این محبوب مولا است. مجرّد اینکه یک شیئی محبوب مولا باشد باعث نمی شود که، کافی نیست برای تعلّق تکلیف. تعلّق تکلیف باید علاوه بر آن مقدور هم باشد. می خواهم بگویم مجرّد اینکه یک شیء محبوب انسان است این محبوبیّت انسان سبب نمی شود که آن شیء تکلیف به آن تعلّق بگیرد. آن محبوبیّتی که من را وادار می کند که تصدّی برای تحقّق محبوبم داشته باشم. من را به طرف محبوبم سوق بدهد. حرکت دهد. آن است که مطلوب است. آن است که ملاک حکم است و در امر غیر مقدور این سوق دادن به طرف محبوب نیست. در امور تکوینی هم همین است در امور تکوینی عرض کنم مولا اینجا بچه اش دارد غرق می شود. نجات دادن بچه اش محبوبش است ولی مطلوبش نیست. مطلوب به معنای آن چیزی که در راه رسیدنش اقدام می کند و من به طرف او حرکت میکنم. چیزی که مرا حرکت می دهد نیست. چون در حرکت دادن قدرت شرط است. در حرکت دادن عدم تحقق محبوبم شرط است. خارجیّت پیدا نکردن محبوب هم شرط است. اگر محبوب خارجا تحقق پیدا کرده باشد دیگر من چیزی ندارد به اصطلاح من را حرکت نمی دهد چون حاصل شده است. یعنی غرض اینکه شارع مرحوم آقای صدر می فرمایند که

أخذ قيد في الموضوع ليس جزافا بل باعتبار دخله‏ في‏ الملاك‏ و المحبوبية

ایشان بین ملاک و محبوبیت کأنه مساوات برقرار کرده اند. یعنی گفته اند هر جا محبوبیت باشد آنجا هم ملاک هست. در حالیکه که محبوبیت به تنهایی ملاک نیست. محبوبیت جزء الملاک است. محبوبیتی که من را به طرف محبوب بکشاند به طرف تحقق خارجی محبوب سوق دهد این ملاک است. و این ملاک قبل از امتثال وجود دارد. بعد از امتثال دیگر این وجود ندارد. خلط است بین محبوب تکوینی و مطلوب تکوینی. این که می گوید ایشان مطلوب تکوینی و محبوب تکوینی، تعبیر مطلوب تکوینی هم کرده است اگر محبوب تکوینی می کرد باز یک حرفی. مطلوب تکوینی آن شیئی که در عالم خارج تحقق پیدا کرده است این مطلوب تکوینی من نیست. یعنی من دیگر طلب نسبت به او ندارم. می گوید به طرف او سوق داده نمی شود. یعنی اراده من نسبت به او متمشّی نمی شود.

سؤال:

پاسخ: بحث الفاظ که نیست. حالا بگذارید این را توضیح دهم. بحث این نیست که اسمش را چه بگذاریم. آن چیزی که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال، آن جنبه محرّکیتی که مولا دارد. یعنی اگر شارع من را تحریک به طرف یک شیئی می کند ولو تحریک شأنی، نمی خواهم بگویم

گاهی اوقات یک مولا به دلیل اینکه مثلا دهانش را گرفته اند نمی تواند حرف بزند و مطلوب خود را بیان کند. الآن بیان چیز نمی کند ولی خب به نحو شأنی اگر می توانست من را تحریک می کرد. یا به جهت اینکه علم ندارد که این غرض اینجا دارد فوت می شود. بچه مولا افتاده است در آب هیچ هم خبر ندارد که به من بگوید که بچه ام را نجات بده. می دانم اگر بود به من می گفت که بچه را نجات بده. آن چیزی که موضوع حکم عقل است مطلوبیت عمل است. مطلوبیت به معنای اینکه شارع من را به طرف عمل تحریک کند ولو تحریک شأنی. این معنا محرّکیت شأنی بعد از امتثال دیگر نیست. قبل از امتثال هست. این یک تعبیری مرحوم

اینجا نمی دانم اصل این بحث تفکیک بین فاعلیت و فعلیت از که هست ولی در کلام آقا شیخ محمد حسین اصفهانی دیدم متعرض بین این تفکیک فعلیت و فاعلیت شده است و در مقام رد آن بر آمده است که بین فعلیت و فاعلیت تفکیک نیست. مرحوم آقا شیخ محمد حسین به حرفهای مرحوم نائینی گاهی اوقات ناظر به حرفهای مرحوم حاج شیخ ناظر است. نشد نگاه کنم ببینم اینجا ناظر به فرمایش کدام یک از بزرگان هست که

مرحوم نائینی و آقا شیخ محمد حسین به این تعبیر تعبیر می کنند می گویند که اصلا حقیقت تکلیف جعل ما یمکن ان یکون داعیا است. و چیزی که داعویت ندارد فاعلیت ندارد، جعل ما یمکن ان یکون داعیا در مورد آن تحقق ندارد. این که ایشان می گوید حقیقت حکم جعل ما یمکن ان یکون داعیا است این باید این طوری معنا کنیم یعنی آن چیزی که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال جعل ما یمکن ان یکون داعیا است. یک مقدار از لفظ و اینها باید خارج شویم و آن چیزی که عقل در آن مورد لزوم امتثال را به گردن بنده می گذارد جعل حالا آن جور تعبیر کرده است ما می گوییم جایی که مولا در مقام تصدّی نسبت به شیء برآمده باشد. ولو تصدی شأنی. امثال اینها. این است که حقیقت حکم هم همین است. حقیقت حکم اگر هم ما حقیقت حکم را محبوبیت می دانیم، محبوبیتی که مولا را به طرف تصدّی برای انجام آن عمل می کشاند ولو شأنا. آن حقیقت حکم است. نه مطلق محبوبیت. عرض کردم محبوبیتی که در جاهایی که نمی تواند آن محبوبیت محرّکیت برای مولا داشته باشد. آن حقیقت حکم نیست. کما اینکه در محبوب تکوینی هم همین جور است و محبوب تکوینی هم به این شکل نیست. اینها خلط بین این دو مقام شده است.

سؤال:

پاسخ: حالا آن بحث استنباط چیز و اینهایش یک بحث دیگر است. آنها هم یک بحثهای دیگری است که عرض کنم حدیث رفع را چگونه معنا کنیم و اینها. آن بحث های اثباتی قضیه بماند. ما عجالتا به آن جنبه ثبوتی بحث کار داریم. حالا یک نکته ای را من اینجا عرض کنم، شهید صدر بحث را این جور مطرح کرده است. می گویند که اینکه شما عدم امتثال را قید در تکلیف قرار می دهید این معقول نیست. چون باید دخالت در ملاک داشته باشد و عدم امتثال دخالت در ملاک ندارد. خب ممکن است شخصی این طوری تعبیر نکند. بگوید که چون در ظاهر دلیل عدم امتثال را قید نکرده است اثباتا ما دلیل نداریم که عدم امتثال قید تکلیف باشد. بنابراین عدم امتثال ولو اثباتا ممکن است قید تکلیف باشد ولی چون اخذ نکرده است شارع مقدس در لسان دلیل ما می گوییم عدم امتثال قید تکلیف نیست. پاسخ مطلب این است که صریحا به اینکه بگوید عدم امتثال شرط است قید نکرده است. ولی تکلیفی را که کرده است می گوید شما ان استطعت اگر مستطیع شدید واجب است حج را انجام دهید. واجب است حج را انجام دهید یعنی چه؟ یعنی حجی که نیست تحققش ببخشید. اصلا معنای واجب این است. واجب یعنی ایجاد شیء معدوم. اصلا معنای به اصطلاح همان اصطلاحاتی که ما به کار می بردیم در مورد، اینها چیزهایی هست که خیلی با آن اصطلاحاتی که ما قضیه سارَ و کانَ و اینها را به کار می بردیم راحت تر می شود تفهیم کرد. عرض کردم بحث قضیه سارَ و کانَ این جور نیست که یک شکل بر صورت بندی هست ها

این جور نیست که اگر ما آن تعبیرات را به کار نبریم مطلب گنگ و مبهم شود. من فکر می کنم آن صورت بندی روشن تر می تواند مطلب را افهام کند. جنبه شکلی است. خیلی اصرار به اینکه حتما

ولی فکر می کنم این صورت بند واضح تر مطلب را روشن می کند. ببینید ما وقتی می گوییم که باید شما تحصیل کنید. باید تحصیل کنید یعنی چه؟ یعنی تحصیل نکرده است باید تحصیل کند. علّم المسئله، اعلم المسئله. تعلّم المسئله. تعلّم المسئله یعنی چه؟ یعنی ای کسی که مسئله را نمی دانی مسئله را یاد بگیر. مخاطب ما کسی است که جاهل به مسئله است. کسی که جاهل به مسئله است را می گوییم برو عالم شو. اصلا حقیقت طلب تبدیل غیر عالم به عالم است. امر به تحقیق مفاد قضیه سارَ است. یعنی سار الجاهل عالما

حقیقت طلب این است که این قضیه را در عالم خارج محقق کن. و این قضیه موضوعش شخصی است که به عدم محمول مقیّد است. می گوید شخصی که مقیّد به عدم محمول است، متّصف به محمول شد مفادش .... هست

و این موضوعی هست که لازم نیست همه چیزها را صریحا در موضوع اخذ کند. کما اینکه در قدرت هم همین جور است. قدرت هم می گوید اذا ظالت الشمس وجب علیک الصلوه، آن چون عقل انسان می گوید که این تکلیف برای تحریک عبد است. کسی که قادر نیست تحریک او معنا ندارد. بنابراین قدرت در موضوع دخالت دارد.

سؤال:

پاسخ: عیب ندارد حالا آن جور قدرت را بخواهید تعبیر کنید عیب ندارد. من در ذهنم این تعبیر بود ولی نخواستم با آن تعبیر چیز کنم. ولی چون قدرت یک موقعی نسبت به امر حاصل شما تعبیر می کنید یک موقعی نسبت به امری که اصلا حاصل نیست تعبیر می کنید. آن هم تعبیر کنید مانعی ندارد من نمی خواستم وارد آن بحث شوم که ممکن است شخصی لفظ قدرت را بگوید که قدرت در جایی هست که نسبت به مطلوب....

در همین هم هست در واقع به یک معنا انسان نسبت به آن شیئی که این الآن نسبت به تحقق آن در ظرف گذشته دیگر قدرت ندارم. تمام شده است. و آن چون صرف الوجود دوباره هم فرض این است که مطلوب صرف الوجود است. این صرف الوجود را که دیگر نمی توانم دوباره محقق کنم. صرف الوجود محقق شده است و رفته است پی کارش. بنابراین قدرت ندارم برای محقق کردن این تکلیف. بنابراین خلاصه عرض ما این است که اینکه تکلیف با فعلیّت تکلیف با فاعلیتش فرق دارد نه فعلیتش با فاعلیتش فرق ندارد. حالا یک نکته ای که در بحث های آینده هم مفید است همین جا عرض کنم دیدم بعضی ها تعبیر کرده اند که شخصی که نائم هست و غافل هست این تکلیف در حقش فعلی است ولی فاعلیت ندارد. می خواهند بگویند تفکیک بین فعلیت و فاعلیت که مثال می زنند در بعضی از کلمات دیدم می گویند در حق نائم تکلیف فعلی است و در حق غافل تکلیف فعلی است ولی فاعلیت ندارد. حالا در پاسخ این مطلب اول یک مقدار روشن شود ببینیم اگر کسی در تمام وقت خواب باشد. آیا این هم تکلیف در حقش فعلی است؟ نه این فعلی نیست. اینکه شما اصل فعلیت را برای نائم مسلّم گرفتید، این جور نیست. همین جور غافل. کسی که غافل بالمرّه باشد. آن هم در حقش تکلیف فعلی نیست.

سؤال:

پاسخ: نه ما می خواهیم بگوییم داخل در موضوع هم هست. فعلیت به معنای تحقق موضوع هست. آن بحثی نیست. بحث سر این است که عدم النوع داخل در موضوع هست یا نیست. این مورد بحث است. ما عرض می کنیم که نه اینکه شما این را مسلّم بگیرید که شخصی که در کلّ وقت نائم است باز هم تکلیف دارد نه این جور نیست که تکلیف داشته باشد. تکلیف ندارد درست هم نیست غافل هم همین جور است.

سؤال:

پاسخ: همین را می خواهم که بگویم با بحث آینده مرتبط هست در بسیاری از مراحل چیزهایی را که می گویند در تنجیز دخالت دارد در واقع در اصل فعلیت دخالت دارد. مراحلی هست که در به اصطلاح فعلیت دخالت حالا بعد توضیحش را بعد می دهم. این جور چیزها اصلا دخالت در فعلیت دارد. اما یک مورد درست است. ما این مطلب را قبول داریم. آن این است که اگر شخصی در قسمتی از وقت خواب باشد. نه در کلّ وقت. اینجا در آن هنگامی که خواب هست تکلیف در حقش فعلی هست ولی دیگر در آن دوران فاعلیّت ندارد. درست است. ولی آن چیزی که مقوّم تکلیف هست فاعلیّت فی الجمله تکلیف است. کما اینکه قدرت فی الجمله تکلیف هم شرط است. به تعبیر حاج آقا تعبیر می فرمودند که از زمان تعلّق خطاب تا ظرف امتثال در این بازه زمانی اگر در یکی از این ایّام انسان مقدور باشد کافی است برای اینکه تکلیف عقلا بتواند تعلّق گیرد. من الآن یک تکلیفی را به نحو واجب موسّع به گردن شما می گذارم الآن قدرت ندارید ولی حین عمل قدرت دارید. اشکالی ندارد همین مقدار کافی است برای

سؤال:

پاسخ: همین الآن فعلی است اشکالی ندارد. مانعی هم ندارد آن چیزی که شرط فعلیت هست حالا گاهی اوقات مثلا هیچ اثری نداشته باشد لغو است و بحث های لغویت و این جور چیزها را کار ندارم ممکن است آنها یک مصالحی اقتضا کند که ما همین الآن این تکلیف را ابراز کنیم که فرض کنید من اگر الآن بیان نکنم الآن حکم را جعل نکنم بعدا نمی شود حکم را جعل کرد و امثال اینها. آنها بحث های لغویت و عدم لغویت در بعضی از مواقع هست و در بعضی مواقع نیست آن یک محذور دیگری است که به آن کار ندارم. ذاتا آن چیزی که از ناحیه قدرت شرط است قدرت از ظرف خطاب تا ظرف عمل است. به نحو قدرت فی الجمله. همان جور برعکسش هم اگر فرض کنید آن بنده خدایی که الآن قدرت دارد ولی بعد قدرت از او سلب می شود

البته یک تعبیری مرحوم آقای آخوند دارند می فرمایند که اگر من الآن قدرت به تکلیف دارم ولی بعد سلب قدرت شد دیگر تا ظرف عمل هم دیگر قدرت بر تکلیف ندارم. تکلیف ساقط می شود ولی تنجیز تکلیف باقی است. یعاقب بالنهی السابق الساقط. آن مطلب درست است. یعنی فرض کنید که شخصی الآن مثلا تیر انداخته است. به من گفته بودند لا تقتل المؤمن. من الآن تیر را پرتاب کردم و یک ساعت دیگر این می خواهد به آن مؤمن بخورد. می گوید خوردن این تیر به آن مؤمن دست من نیست. خوردن این تیر به آن مؤمن دست من نیست هر کاری کنم این می خورد. اینجا من دیگر مأمور به لا تقتل المؤمن نیستم ولی بعد از اینکه تیر خورد، آن تیری که خورده شد، مصحح عقوبت من هست به جهت آن نهی سابق. نهی سابق تصحیح می کند عقوبت بر عملی که در زمان عدم قدرت حاصل می شود. لازم نیست در آن زمانی که عصیان حاصل می شود من قدرت داشته باشم. امثال اینها. ولی علی أیّ تقدیر آن چیزی که ما در این بحث چیزمان هست این است ببینید آن نکته ای که اینجا می خواهم رویش تکیه کنم شخصی که مثلا در وسط روز خوابش می برد. این چطور ما می گوییم تکلیف در حقش فعلی است؟ حالا بعدا هم دوباره بیدار می شود. مثلا این جوری در نظر بگیریم در وسط خواب است و بعدش و قبلش بیدار است. این به اعتبار اینکه چون هنوز این تکلیف باعثیت و محرکیت دارد لازم نیست محرکیت در آن زمان خاص را داشته باشد. چون تکلیف به نحو واجب موسّع است. اگر به نحو واجب موسّع تکلیف بود باید در یکی از این آنات قدرت داشته باشد. در یکی از این آنات جنبه محرّکیت داشته باشد. همین مقدار کافی است. ما اینکه می گوییم فعلیت تکلیف از فاعلیتش جدا نیست مرادمان این است. شرط فعلیّت تکلیف وجود فاعلیّت فی الجمله است. نه اینکه هر زمانی که تکلیف دیگر فاعلیّتش از بین رفت آن زمان هم دیگر فعلیتش می پرد. نه! اگر تکلیف یک واجب موسّع باشد و فاعلیتش در یک زمان خاصی فقط از بین رود ولی نسبت به کلّ زمان تکلیف هنوز فاعلیّتش موجود باشد آن تکلیف هنوز هم فعلی است. بحث ما این است آن جایی که دیگر اصلا تکلیف هیچ گونه فاعلیتی ندارد. دیگر هیچگونه تحریکی نمی تواند ایجاد کند. اینجا دیگر تکلیف از بین رفته است. چون حقیقت تکلیف ایجاد باعث و ایجاد داعی است. بعد از این دیگر ایجاد داعی نیست. تمام شد رفت پی کارش.

سؤال:

پاسخ: نه حقیقتش چون باعثیت تک تک اجزا نیست. باعثیت نسبت به این طبیعت است.

سؤال:

پاسخ: نه به آن معنا لازم نیست. یعنی

سؤال:

پاسخ: یعنی ببینید حالا یعنی آن چیزی که حکم عقل است البته ببینید ما اینکه می گوییم عقل لزوم امتثال را می آورد امتثال نسبت به تک تک اجزاء زمان که نیست. امتثال نسبت به کل مجموعه است. همین مجموعه را بالکل ما باید در نظر بگیریم. همین که ما می گوییم فعلیت دارد یعنی در کل این مجموعه فعلیت دارد.

سؤال:

پاسخ: بحث ما این است که همین الآن که من خواب هستم عقل من می گوید که شما باید در این بازه زمانی این تکلیف را بیاورید. نه الآن بیاورید. همین الآن هم عقل من می گوید در این بازه زمانی باید بیاورید. لابدیت اتیان در این بازه زمانی. هنوز هم هست. لابدیت اتیان در این بازه زمانی چون بعدا می تواند داشته باشد کافی است. یعنی در هر زمانی اگر نسبت به از آن زمان تا وقت عمل بتواند به آن تکلیف محرکیت داشته باشد. آن تکلیف موجود است. وقتی من خواب هستم ولو در عالم خواب، در عالم خواب عقل من می گوید که شما موظف هستید که این تکلیف را در این بازه زمانی انجام دهید. ولو موقع خواب آن تکلیف متوجه من نیست. تکلیف یعنی نسبت به خصوص آن زمان. لازم نیست محرّکیّت در یک زمان خاص داشته باشد. همین که محرّکیّت نسبت به کل این مجموعه داشته باشد کفایت می کند. بنابراین اینکه شما می فرمایید در موقع خواب فاعلیت ندارد ولی فعلیت دارد درست است. ولی این منافاتی با آن مطلبی که ما می خواهیم بگوییم ندارد. فاعلیت ندارد اصلا تکلیف نسبت به آن جزء خاص از اول هم فعلیت نداشت. فعلیت تکلیف این نبود که شما در این زمانی که خواب هستید اتیان کنید. فعلیت تکلیف لزوم اتیان در کل ظرف تکلیف است. در کل بازه زمانی است. این در هنگامی که شخص خواب هست هست. ولی این ببینید تکلیفی که به یک صرف الوجود تعلّق می گیرد این تکلیف نسبت به اجزای آن یک نوع فاعلیتی دارد. فاعلیت بدلیه. این فاعلیت تکلیف متعلق به صرف الوجود، فاعلیتش نسبت به افرادی از این طبیعت موجود هست ولو به نحو بدلی که مقدور من باشد. در ظرف زمان هم افراد طولیه زمان هم همین جور است. یعنی من فرض کنید گفته است شارع به من صلّ. این صلّ افراد عدیده دارد. یک فردش صلوه عند النوم است. صلوه عند الیقضی است. من نسبت به تک تک این افراد یک نوع فاعلیت آن تکلیف دارد. نسبت به صلوه عند النوم فاعلیت ندارد درست است. ولی لازم نیست آن فاعلیت داشته باشد. ولی نسبت به صلوه عند الیقضی فاعلیت دارد ولو به نحو بدلی. نسبت به زمان نوم و زمان یقضی از جهت نحوه فاعلیت متفاوت است ولی این فاعلیت حقیقت تکلیف نیست. این فاعلیت نتیجه تکلیف به صرف الوجود است. تکلیف به صرف الوجود که یک امر کلی است نسبت به فرد که منبسط می شود، فرد آن افرادی اش تکلیف نسبت به آنها محرکیت دارد که مقدور من باشد. وقتی شخص خوابیده است آن افرادش فاعلیت ندارد. بله قبول است کاملا که این جور فاعلیتی که معلول تعلّق تکلیف به عنوان صرف الوجود است این فاعلیت لازم نیست وجود داشته باشد. یعنی تکلیف من ممکن است به یک مجموعه ای تعلق بگیرد که این مجموعه بعضی افرادش مقدور باشند و بعضی افرادش غیر مقدور باشند. صرف الوجود این طبیعت متعلّق تکلیف من هست. درست است قبول است. ولی این غیر از این بحث است

سؤال:

پاسخ: حقیقت تکلیف فاعلیت نسبت به آن صرف الوجود است. به آن چیزی که به آن تعلّق گرفته است. نسبت به او باید فاعلیت داشته باشد. هر زمانی که فاعلیت نسبت به آن چیزی که به او تعلق گرفته است نه افراد. آن صرف الوجود. فاعلیت نسبت به آن متعلق التکلیف. هر زمانی که فاعلیت نسبت به متعلق التکلیف از بین برود تکلیف هم ساقط می شود. گاهی اوقات یک فاعلیت عرضی نسبت به افراد است. آن فاعلیت نسبت به عرضی که معلول فاعلیت اول است آن دخالت ندارد. فاعلیّت نسبت به ما تعلّق به التکلیف مهم است. و این عرض

سؤآل:

پاسخ: نه نه آن متعلّق مقدور است. متعلّق مقدور است. من همین که قدرت به بعضی افراد دارم باعث می شود آن متعلق همیشه هم مقدور است. مگر اینکه من دیگر بعد از این نتوانم آن متعلّق را محقق کنم. آن مثالی که می زنم تیر را انداختن از آن جاهایی هست که دیگر قدرت بر من سلب شده است که ما می گوییم تکلیف ساقط می شود ولی عقابش سر جای خودش هست. بنابراین عرض ما این است که در هر زمانی تکلیف باید نسبت به آن متعلق مقدور باشد. پس قدرت بر متعلّق در کل زمان. ولی قدرت بر متعلّق به این نیست که به تک تک افرادش الآن قدرت داشته باشند. قدرت بر متعلّق گاهی اوقات به این است که نسبت به افراد آینده اش قدرت دارم. این محصل عرض ما

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد